

خلاصه مقاله بررسی تأثیر آراء اصولی امام خمینی (ره) بر فقه سیاسی ایشان

نقش دانش "اصول فقه" در آراء و فتاوی سیاسی یک فقیه چیست؟

اصول فقه به عنوان روش تحقیق در "علم فقه" به طور عام و "فقه سیاسی" به طور خاص، کلید فهم مبانی یک فقیه در فقه سیاسی است؛ در نتیجه ریشه‌ی نظریات و فتاوی سیاسی یک فقیه را باید در مبانی، شیوه‌ها و آراء اصولی او جستجو نمود. اهمیت این مطلب آنجا نمود بیشتری می‌یابد که با فهم مبانی اصولی یک فقیه می‌توان در موضوعی که او نظری ارائه نکرده است، رأی او را در آن موضوع (سیاسی و غیر سیاسی)، با استفاده از مبانی او کشف نمود.

علت اینکه در این مقاله به بررسی تأثیر آراء اصولی فقیهی مثل امام خمینی (ره) بر فقه سیاسی ایشان پرداخته شده، چیست؟

امام خمینی (ره) به عنوان فقیهی که در عرصه فقه سیاسی دارای نظراتی نو می‌باشند و به ویژه با احیای نظریه ولایت فقیه و خصوصاً اجرایی ساختن آن، جایگاه ویژه‌ای در میان فقهاء شیعه دارند گزینه مناسبی برای بررسی تأثیر نظریات اصولی در فقه سیاسی می‌باشند.

هدف نگارنده به طور خاص چه می‌باشد؟

در این مقاله نویسنده در سدد بیان این نکته است که آراء و نظرات اصولی امام خمینی تأثیر گسترده‌ای در فقه سیاسی ایشان داشته است. اگر بنا باشد به طور مبسوط روی این موضوع صحبت شود بایستی در سه حوزه "مبانی"، "شیوه‌ها" و "آراء" اصولی امام به طور مجزا صحبت شود اما به دلیل گستردگی موضوع، نگارنده تنها به بررسی تأثیر "آراء اصولی" امام خمینی (ره) بر فقه سیاسی ایشان پرداخته است.

روش نگارنده در نگارش مقاله چیست؟

نگارنده در این مقاله با بررسی کتب فقهی و اصولی امام، هفت نظر از نظرات مهم امام را "استقراء" نموده و سپس با بهره‌گیری از "نظریه انسجام" {که می‌گوید بین بخش‌های مختلف تفکر یک متفکر، منطق واحدی حاکم است و چنانچه این انسجام در نظریه او نباشد، آن نظریه فرو پاشیده می‌شود}، نتیجه می‌گیرد منطق واحدی در آراء و فتاوی فقه سیاسی امام وجود دارد که برای کشف آن منطق بایستی به بررسی "آراء اصولی" ایشان پرداخته شود.

نظریاتی را که نگارنده استقراء نموده عبارتند از :

۱. نظریه خطابات قانونیه :

توضیح نظریه : خطابات را می‌توان به دو صورت کلی خطابات شخصی و خطابات قانونی تقسیم نمود که هر کدام لوازم خاص خود را دارند.

الف. خطابات شخصیه : در این نوع از خطابات هر فرد از افراد مخاطبین به طور مجزا متوجه خطاب می باشد؛ در نتیجه اگر شخصی قادر بر تکلیفی نباشد و یا جاهل به آن باشد، خطاب اصلا متوجه او نمی شود و او مکلف به انجام مفاد آن خطاب نیست، زیرا چنین خطابی مستهجن و لغو می باشد.

ب. خطابات قانونیه : در این نوع از خطابات، مجموع و عامه مکلفین متوجه خطاب می باشند، نه اینکه خطاب به طور انحلالی به فرد آنها متوجه باشد. در نتیجه اگر شخصی قادر بر انجام مفاد خطاب نباشد یا اصلا جاهل به خطاب باشد، خطاب متوجه او هم می باشد و چنین خطابی در قانون گذاری های بشری هم مرسوم بوده و استهجان و لغو هم لازم نمی آید. لذا وقتی کار شارع در قانون گذاری پایان یافت، حکم شرعی، فعلی می شود و دیگر مراحل مثل علم مکلف و قدرت او و تحقق موضوع در خارج ربطی به حکم شارع ندارد.

نگارنده پس از توضیح نظریه مزبور، به "مبانی اثبات نظریه"، "اشکالات نظریه انحلال خطابات شرعی" (یعنی خطابات شخصی)، "لوازم نظریه ی خطابات قانونیه" و "تائیرات نظریه خطابات قانونی بر فقه سیاسی امام" پرداخته است که به طور مختصر به مورد اخیر اشاره می کنم :

۱. وجود فحص از مالک در اعطائات حاکم غیر مشروع حتی در صورت عدم علم به قدرت بر یافتن وی
✓ شیخ انصاری (ره) با تمسک به اصلاق برخی ادله قائل است فحص از مالک مجهول واجب نیست
✓ محقق شیرازی (ره) در حاشیه می نویسد کسی که مال مجهول المالک در دست اوست اگر علم به یافتن مالک از طریق فحص دارد، بر او فحص واجب است و الا با وجود شک در قدرت ... فحص واجب نمی باشد.
✓ امام خمینی (ره) علی المبنی اشکال کرده اند : لازمه این حرف این است که شک در قدرت، مجرای اصله البرائت می باشد در حالی که قدرت و امثال آن عذر عقلی برای امتثال تکلیف اند نه قید شرعی یا عقلی تکلیف؛ لذا تکالیف کلی و قانونی بر موضوعاتشان فعلیت دارند بدون آنکه مقید به علم و قدرت و التفات باشد؛ لذا عقلا واجب است در شک در قدرت احتیاط شود و در نتیجه فحص لازم است.

۲. لزوم مبارزه و انقلاب حتی در صورت عدم علم به وجود قدرت
مبارزه با ظلم از واجبات مسلم اسلام است اما اگر کسی شک کند که قدرت مبارزه با ظلم را دارد یا خیر:
طبق مبنای مشهور که در شک در قدرت، اصله البرائت را جاری می سازند و تکلیف را در حق شاک فعلی نمی دانند، مبارزه و انقلاب واجب نمی باشد.

اما امام قائل اند مبارزه واجب است تا آنجا که یقین حاصل شود قدرت ندارد، زیرا طبق مبنایی که خطابات شارع را از نوع خطابات قانونیه می داند، قدرت شرط تکلیف نمی باشد و جمیع مکلفین مشمول خطاب شارع هستند ولو غافل و جاهل و غیر قادر باشند، لذا همه مکلف با مبارزه با ظلم می باشند تا جایی که محرز شود این قدرت وجود ندارد که در این هنگام عدم قدرت تنها باعث معذوریت در عدم امتثال تکلیف (مبارزه با ظلم) می باشد.

۳. عدم شرط قدرت برای وجوب امر به معروف

۴. عدم کفایت فقه فردی برای اداره جامعه

۵. رویکرد جامعه گرا در مقابل رویکرد فرد گرا

۶. مرجعیت جامعه برای مصالح (در مقابل مرجعیت فرد)

فقها ادله لاحرج و لاضرر را در جایی که موجب ضرر و حرج به غیر باشد جاری نمی دانند زیرا دلیل لاحرج و لاضرر را امتنانی می دانند و امتنان به یک نفر نمی تواند با ضرر به دیگری که مخالف امتنان است توأم باشد و لذا ادله لاحرج و لاضرر را در این موارد جاری نمی دانند.

امام می فرماید این حکم از نگاه فردی به ادله سرچشمه می گیرد، در حالی که با نگاه جامعه گرایانه ضرر فرد در منفعت جامعه مخالف امتنان نیست و لذا ادله لاحرج و لاضرر جاری می گردد و بالجمله خلط بین احکام قانونی و شخصی، موجب کثیری از اشتباهات است.

۲. لزوم امتثال در صورت کشف غرض شارع (دومین رأی اصولی که نگارنده به آن می پردازد)

یکی از آراء اصولی امام که در فقه سیاسی بسیار موثر است و می تواند نقش نظام سازی داشته باشد، همین مورد می باشد. امام با این رأی اصولی خود حکم به لزوم تشکیل حکومت توسط فقیه می دهند ...

۳. عدم شرطیت قدرت در تکلیف

۴. عدم جواز استناد به اصول عملیه و ظاهر به در مسائل حکومتی

امام در مسائل حکومتی و دولتی که تابع مصالح و زمان می باشند رجوع به اصول عملیه را کارگشا نمی دانند و به سراغ مصالح زمان می روند.

در واقع این مطلب بر این مبنای امام استوار است که استنباط احکام فردی با استنباط احکام سیاسی-اجتماعی متفاوت است، در احکام فردی بحث رابطه فرد با خدا مطرح است بنا براین حتی اگر دلیل به خطا رود یا بوسیله اصول عملیه مصلحتی فوت شود، چون بحث رابطه بین عبد و خدا مطرح است، خداوند با اعتبار بخشیدن به ادله اجتهادی و اصول عملیه مصلحت فوت شده را جبران می نماید، در حالیکه مسائل اجتماعی و سیاسی تنها رابطه عبد و خدا نیست، بلکه رابطه شخص با جامعه و جامعه با شخص و جوامع با یکدیگر هم علاوه بر رابطه ی این عناصر با خداوند مطرح است و لذا نمی توان با تمسک به اصول عملیه همچون برائت و تخییر باعث تفویت مصالح شد...

۵. تعلق اوامر به ماهیات

در بحثی که مطرح است که آیا اوامر به طبیعت تعلق می گیرند یا به افراد، امام قائل اند امر به نفس طبیعت تعلق می گیرد و به خصوصیات فردیه سرایت نمی کند.

ثمره این نظر در فقه سیاسی در بحث جواز یا عدم جواز مزاحمت یک فقیه برای فقیه دیگر در امر ولایت خود را نشان می دهد ...

۶. وجوب عقلی مقدمه واجب

این نظریه نیز در فقه سیاسی و در اینکه تشکیل حکومت مقدمه انجام بسیاری از واجبات اسلامی مثل تولی حسب است (که واضح ترین مصادیق آن سد ثغور مسلمین و حفظ جوانان از انحراف و منع تبلیغات ضد اسلام و ... است)، خود را نشان می دهد.

۷. حکومتی بودن قاعده لاضرر

امام در اجرای قاعده لاضرر، مصالح و لزوم تقدیم اهم بر مهم را ملاک قرار می دهند، نه اینکه صرف وجود ضرر و با استناد به اینکه حکم ضرری در اسلام وجود ندارد را مجرای قاعده لاضرر بدانند. و از طرفی ایشان قاعده لا ضرر را قاعده ای حکومتی می دانند که در مسائل غیر حکومتی جاری نمی گردد.

نتیجه بحث

با بررسی این ۷ نظریه که از آراء مهم اصولی حضرت امام است و امثله و بیاناتی که ذیل هر کدام توسط نگارنده مقاله آورده شد، تاثیر به سزا و درخور توجه "آراء اصولی" یک فقیه بر نظرات و فتاوی فقهی اش در حوزه فقه سیاسی به خوبی روشن می گردد. البته هر یک از این مبانی نیاز به تنقیح و پالایش دارد و با کار عمیق روی آنها می توان افق های بزرگی را در فرایند استنباط در عرصه فقه سیاسی بوجود آورد.

والسلام

محمد طائبی اصفهانی